



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ خرداد ۱۳۸۹

مصادف: ۹ جمادی الثانی ۱۴۳۱

جلسه: ۱۰۶

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی

موضوع جزئی: حکم اولی و ثانوی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته:

نتیجه بحث گذشته این شد که برای بررسی صحت و عدم صحت تقسیم حکم به اولی و ثانوی ما ابتدائاً باید مسئله تعدد اوامر را مورد بررسی قرار بدهیم چون پذیرش مسئله حکم اولی و ثانوی فرع پذیرش تعدد اوامر است و بار تعدد در اوامر، تقسیم حکم به اولی و ثانوی هم به عنوان دو حکم مستقل مردود است و عرض کردیم عمده دلیل ما در رد تعدد اوامر، ظواهر ادله و آیات و روایات است، هنگام رجوع به ادله ملاحظه می‌کنیم که برای یک تکلیف خطابات و اوامر متعدده و مستقله نداریم آنچه که هست بیان کیفیت امثال امر واحد در حالات مختلف است بعبارت دیگر آن چیزی که گمان می‌شود که امر مستقل یا خطاب مستقل باشد فی الواقع امر و خطاب مستقل و متعدد نیست، اینها خطابات هستند که متکفل بیان نحوه امثال و کیفیت اتیان به مامور به در خارج است لذا وقتی مسئله تقسیم اوامر به امر واقعی اولی و امر واقعی ثانوی و امر ظاهری مورد قبول واقع نشد طبیعتاً این تقسیم هم قابل قبول نخواهد بود؛ چون حکم از امر و امر نیز باید از خطاب و دلیل استفاده شود، وقتی دلیل ما ظهور در تعدد نداشت و ما امر متعدد نتوانستیم از دلیل استفاده کنیم قهراً حکم متعدد و مستقل هم نخواهیم داشت مثل اقیموا الصلاة که یک امر واحد است و یک تکلیف بیشتر نیست و چنانچه در جایی تحقق طبیعت صلاة منوط به طهارت مائیه شود و در جایی منوط به طهارت ترابیه، این در واقع دو حالت و دو کیفیت متفاوت برای تحقق بخشیدن به طبیعت صلاة است که مامور به واقع شده و شارع خواسته‌اش تحقق این مامور به در خارج است در هر شرایطی و در هر حالتی با یک کیفیت خاصی، لذا به نظر ما این تقسیم تقسیم صحیحی نیست یعنی دو نوع حکم نداریم احکام شرعی از این حیث همه مثل هم هستند، ما چیزی به نام حکم اولی و ثانوی نداریم.

تنبیه:

مسئله مهم این است که اگر ما تقسیم حکم به اولی و ثانوی را نپذیرفتیم بالاخره جای این سوال هست که وقتی عناوین ثانویه - در اطلاق واژه ثانوی بر این عناوین و حالات ممکن است تسامح باشد - مثل عسر و حرج، ضرر، اکراه و اضطرار، یا اگر دایره‌ی عناوین را وسیع‌تر گرفتیم و مثل نذر و عهد و قسم و تقیه و حفظ نظام را از عناوین ثانویه قلمداد کردیم، آیا در وقت عروض این عناوین چه اتفاقی می‌افتد یعنی فرضاً کسی مضطر یا مکره شد عروض این حالت اضطرار و اکراه چه نتیجه‌ای را در رابطه با این تکلیف در پی خواهد داشت؟ آیا با عروض این حالات و این طواری حکم جدیدی جعل می‌شود یا فقط نفی حکم قبلی می‌شود؟ چون ما که حکم ثانوی را به عنوان یک قسم در کنار حکم اولی نپذیرفتیم. بالاخره آن چه که در این شرایط و این حالات برای مکلف پیدا می‌شود چیست؟ تا حالا صلاة واجب بود و باید وضو می‌گرفت اما اضطرار پیدا کرد مشکلی پیش آمد، عسر و حرج پیش آمد، آیا در این صورت یک حکم جدیدی برای

این مکلف جعل می‌شود ولو اینکه ما اسمش را حکم ثانوی نگذاریم، یا اینکه نه فقط نفی آن حکم قبلی می‌شود در رابطه با این شخص، ما با تسمیه و نام گذاری کاری نداریم بالاخره اگر قرار باشد یک حکم جدیدی جایگزین شود حالا اسمش را حکم ثانوی نگذاریم آیا این یک حکم اولی است مثل قبلی یا اینکه اصلاً حکمی نیست چون ما سابقاً هم گفتیم ما بر فرض که احکام ثانوی را هم نپذیریم عروض این عناوین را که نمی‌شود منکر شد؟

بحث ما تا اینجا در این بود که آیا چیزی به نام حکم ثانوی داریم یا نداریم، آیا تقسیم حکم به اولی و ثانوی صحیح است یا نه؟ در این مقام گفتیم این تقسیم درست نیست ولی در عین حال ما منکر عروض این عناوین که اسمش را می‌گذارند عناوین ثانویه نیستیم و این حالات برای مکلفین پیش می‌آید، توجه هم داشته باشید که این حالات و عناوین هم نسبت به احکام تکلیفیه و هم نسبت به احکام وضعیه تصویر می‌شود که اشاره خواهیم کرد.

اما به هر حال ما در وقت عروض این حالات چه اتفاقی را شاهد خواهیم بود آیا فقط می‌شود نفی حکم اولی قبلی فقط یا نفی حکم اولی و جعل و جایگزین کردن یک حکم جدید؟

طبیعتاً ما که حکم ثانوی و تقسیم حکم به اولی و ثانوی را نمی‌پذیریم اینجا اگر هم بخواهد حکمی جایگزین شود باید بگوییم حکم اولی است یعنی سنخ همه احکام مثل هم است، یعنی احکام تشریحیه هیچ فرقی با هم ندارند و تابع مصالح و مفاسد موجود در متعلقات خودشان می‌باشند.

آنچه که از ادله احکام ثانویه استفاده می‌شود مثل حدیث رفع، لا ضرر و لا حرج این است که حداقل این ادله متکفل اثبات حکم نیستند، اینها نفی حکم قبلی می‌کنند مثلاً در حدیث رفع که می‌فرماید رُفِعَ عَنْ امْتِي تِسْعٌ مِنْ لِيَعْلَمُونَ یعنی جهل شروع می‌شود تا وسوسه در خلق، نه چیز است که به مقتضای حدیث رفع برداشته می‌شود یعنی در این نه حالت، یا حکم برداشته می‌شود یا مؤاخذه برداشته می‌شود یا جمیع الآثار برداشته می‌شود بنا بر اختلافی که در متعلق رفع است، ما حالا با ما لا یعلمون و جهل و وسوسه و طیره هم کاری نداریم حداقل با این پنج عنوان خطا، نسیان، اکراه، اضطراب و عدم قدرت کارداریم.

در وقت عروض این عناوین ظاهر حدیث رفع نفی حکم از مکلف در وقتی که این عناوین نبود می‌کند، یعنی آن حکمی که قبل از عروض این عناوین و حالات برای این مکلف ثابت بود با عروض این حالات آن حکم برداشته می‌شود لذا مقتضای حدیث رفع ارتفاع حکم و رفع حکم است، در لا ضرر و لا حرج هم همینطور است ظاهر دلیل لا ضرر و لا حرج ارتفاع الحکم الثابت للمکلف قبل عروض هذه العناوین است. آن حکمی که برای مکلف ثابت بود قبل از اینکه این عناوین عارض شود برداشته می‌شود، پس ما وقتی به ادله احکام ثانوی مثل حدیث رفع و قاعده لا ضرر و لا حرج و امثال اینها مراجعه می‌کنیم می‌بینیم اینها متکفل اثبات حکم نیستند اینها حکم جدیدی را جایگزین حکم قبلی که قبل از حالت اضطراب و اکراه ثابت بود نمی‌کنند، لسان این ادله لسان جعل حکم جدید نیست البته در لا ضرر مبنی بر این است که نهی در لا ضرر را یک نهی شرعی و حکم سلطانی ندانیم.

حالا در خود حدیث رفع بحث زیاد است که آیا در حدیث رفع انشاء حکم است یا اخبار؟ رفع، رفع تشریحی است اگر رفع تشریحی شد چنانچه محقق نائینی فرمودند دیگر در رفع تشریحی ما محتاج تقدیر گرفتن چیزی نیستیم در مقابل، بعضی‌ها می‌گویند چون رفع نمی‌تواند به خود اینها متعلق شود و اگر بخواهد به خود اینها متعلق شود کذب خواهد بود لذا

ما ناچاریم اینجا چیزی را در تقدیر بگیریم که یا مؤاخذه است یا جمیع الآثار با تفاوت‌هایی که نسبت به هر یک از این موارد وجود دارد، بحث زیاد است و ما نمی‌خواهیم وارد تحقیق در مفاد حدیث رفع شویم اما آنچه می‌توان عرض کرد این است که تقریباً این مطلب به عنوان یک امری است واضح و نمی‌شود بر خلاف ظاهر حدیث رفع ادعا کرد که مثلاً حدیث رفع جعل حکم می‌کند یا لا ضرر جعل یک حکم می‌کند، مستفاد از این ادله این است که اینها نفی حکم می‌کنند، نفی آن حکمی که برای مکلف قبل از عروض این حالات ثابت بود پس به نظر می‌رسد که ادله عناوین ثانویه ظهور در نفی حکم قبلی دارد و جعل حکم نمی‌کند و این خودش یکی از مؤیدات عدم صحت تقسیم حکم به حکم اولی و ثانوی است. البته برخی در اینجا می‌گویند حکم ثانوی چیزی جز نفی حکم اولی نیست یعنی این مطلب با پذیرش حکم ثانوی هم سازگار است، ولی با توجه به این نکته که تعدد در اوامر نیست و با عنایت به ظواهر ادله احکام ثانویه مسئله تقسیم حکم به اولی و ثانوی تقریباً منتفی است.

مسئله ادعای وجود حکم ثانوی اعم از این است گفته شود که این حکم در آن یک جعل وجود دارد یا صرف نفی حکم اولی قبلی است، اما ما از دیدگاه دیگری می‌گوییم و ادعا داریم که ظواهر ادله مساعد عدم جعل یک حکم جدید به عنوان جایگزین حکم اولیه قبل از عروض این عناوین و حالات هستیم.

پس در جواب این سؤال که اگر ما تقسیم حکم به اولی و ثانوی را نپذیرفتیم در وقت عروض این عناوین چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌گوییم حکمی جعل نمی‌شود و عروض این عناوین سبب نفی حکم اولی و قبلی که برای مکلف قبل از عروض این عناوین ثابت بود می‌شود. فرض اینکه حکمی به وسیله دلیلی بیان شود، از دو حال خارج نیست یا تکلیف مستقلی است که می‌شود یک حکم اولی در عرض حکم اولی قبلی یا حالت مستقلی از این حالت است و تکلیف واحد است منتهی کیفیت امثال در این حالت متفاوت است. نتیجه این نخواهد شد که شخصی در واقعه‌ای هیچ تکلیفی نداشته باشد، به مقتضی حدیث رفع ما می‌گوییم حکم این شخص که مربوط به این فعل است برداشته می‌شود یعنی آن آثار شرعی که بر این فعل مترتب بود برداشته می‌شود مثلاً در قتل عمدی اثرش قصاص بود به استناد حدیث رفع اثرش برداشته می‌شود و حدیث رفع نیامده بجای آن دیه بیان کند، در حدیث رفع فقط این اثر قبل از عروض حالت خطا یا اکراه یا برداشته می‌شود و نه مطلق به استناد این حدیث قصاص مرتفع شد این حدیث جعل حکم نکرده و فقط نفی حکم قصاص کرده است و دلیل دیگری آمده تکلیفی را بیان می‌کند کسی که در حالت غیر عمدی کسی را به قتل برساند برایش دیه ثابت است. اینجا یک حکم ثابت است کشتن کسی گناه است و مجازات دارد باید جبران شود برای حالت عمدی قصاص ثابت است و برای حالت غیر عمدی دیه تعیین شده است و همین‌طور در بقیه موارد، در حقیقت لسان دلیل و ظاهر آن نفی حکم است جعل حکم نمی‌کند.

ان قلت:

این جا شما اسمش را عوض کرده‌اید و حکم اولی گذاشته‌اید بحث در نامگذاری نیست، یک حکم اولی دیگری را در اینجا قرار دادید لازمه این سخن این است که بالاخره دو حکم اولی داریم و تفاوت این دو قول فقط در نامگذاری است آنها می‌گویند حکم اولی و ثانوی و شما می‌گویید دو حکم اولی، بالاخره دو حکم پذیرفته شده است. اگر تعدد در اوامر مورد قبول قرار نگیرد دیگر فرقی ندارد ما دو حکم اولی را نفی بکنیم یا یک اولی و یک حکم ثانوی.

قلت

ما مدعی نیستیم دو حکم اولی داریم در عرض هم و مستقل از هم بعنوان دو تکلیف که ناشی از دو امر و دو خطاب باشد بلکه می‌گوییم یک تکلیف داریم منتهی حالاتی که برای اتیان این تکلیف پیش می‌آید متفاوت است اگر دلیلی برای نحوه امتثال این تکلیف در دو حالت مختلف شد سبب نمی‌شود به دو حکم اولی مستقل قائم شویم، اینها دو دلیل است که کیفیت امتثال را در دو حالت مختلف بیان می‌کنند. ولی حکم یک جنس بیشتر ندارد و اولی و ثانوی قابل قبول نیست.

سؤال: در همه موارد، جعل حکم جدید نیست ولی در برخی موارد هست مثلاً در تیمم فقط رفع حکم که نیست بلکه حکم جدید است یا قصاص که بجای آن دیه است.

استاد: ما که گفتیم حکم ثانوی نداریم بلکه بیان نحوه امتثال است، اینکه دارد می‌گوید تکلیف را به این شکل انجام دهید آیا این یک حکم واقعی در عرض بقیه احکام است؟ مثلاً در جایی امر به صلاة شد و آمدند اجزاء و شرایطش را در جایی دیگر بیان کردند آیا این جعل جدیدی است؟ این بعنوان یک حکمی که لزوم امتثال و وجوب اطاعت مستقلی داشته باشد، نیست بلکه تکلیف به اتیان نماز است که در شرایط و حالات مختلف حالت آن تفاوت می‌کند. مواردی را مرحوم نائینی در بحث متمم جعل ذکر کردند. مواردی که ایشان بعنوان متمم جعل ذکر کرده‌اند آیا جعل جدید است یا نه؟ یعنی شارع برای اینکه یک خواسته دارد چندین دلیل ذکر می‌کند و برای اینکه آن خواسته مهم اتیان شود و نمی‌خواهد تحت هیچ شرایطی ترک شود می‌آید حالات متعددی را بیان می‌کند. پس اگر تعدد اوامر را منکر شدید نتیجه قهری آن انکار حکم ثانوی است، اگر دلیل دارید بر تعدد اوامر می‌پذیریم ولی اگر دلیلی ندارید نمی‌توان پذیرفت، صلّ مع التیم تکلیف جدید نیست بلکه حالت اتیان و کیفیت امتثال را در شرایط مختلف بیان می‌کند و مقدمه تکلیف هستند.